

واکاوی حکم عقود منعقد شده در زمان حجر صغیر

سعید عباسزاده مهنه^۱، سید حسینعلی رخشان^۲

^۱ کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

² کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

سعید عباسزاده مهنه

Yaali2015@gmail.com

چکیده

قانونگذار در جهت حمایت از صغیر به قیم و ولی قهری او اجازه داده که معاملاتی را بر اساس مصلحت و رعایت غبطه او انجام دهد. که البته اختیارات ولی بسیار وسیع تر است نسبت به قیم و آنچنان نظارتی که بر کار قیم می شود، برکار ولی نمی شود. و چنانچه که ولی و قیم بر اساس مصلحت صغیر معامله یا معاملات را منعقد نکند، صغیر پس از بلوغ می تواند از دادگاه ابطال معاملات را بخواهد. اما چنانچه ولی بر اساس مصلحت صغیر عمل نکند، قانونگذار پیش بینی لازم را در جهت پس گرفتن اموال صغیر را از ولی نکرده، و بر اساس قاعده لزوم و حمایت از شخص ثالث که با ولی قرارداد منعقد کرده، نمی توان ابطال معاملات را خواستار شد. لذا بر قانونگذار لازم است تا پیش بینی ها و قوانین لازم را در جهت حمایت از صغیر بنماید، و همچنان که بر کار قیم نظارت دارد، برکار ولی نیز نظارت داشته باشد تا در جهت حمایت از صغیر، اموال او محفوظ بماند.

وازگان کلیدی محجورین، ولی، قیمومیت، صغیر، رشد

مقدمه

از آغاز اسلام، فقه اسلامی توجه ویژه ای به حمایت از محجورین داشته است. و امروزه نیز مسئله محجورین و حمایت از آن، از جمله مسائلی است که نهادهای حقوقی جهان توجه خاصی به آن دارند. و قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران که نشأت گرفته از فقه اسلامی است، مسئله‌ی حمایت از محجورین را مورد عنایت و توجه کامل قرار داده است. حمایت از صغیر و حفظ اموال او چه در دوران صغیر و چه برای

دوران بلوغ یکی از مسائل مهم قانونگذار است. لذا در همین راستا قانونگذار قوانینی را وضع کرده است. که با عنایت به این قوانین حقوق و اموال صغیر محفوظ خواهد ماند.

تبیین محل بحث

ابتدا لازم است تا تعریف دقیقی از محجور، اسباب و انواع محجور را داشته باشیم. و از آنجا که مجال بررسی احکام همه‌ی محجورین نیست، فقط وضعیت صغار را پس از بلوغشان نسبت به عقود منعقد شده در زمان حجرشان را بررسی خواهیم کرد. در همین جهت پس از ارائه تعریف دقیقی از صغیر، قیم و ولی قهری، باید به این سؤال پاسخ دهیم، آیا صغیر پس از رشد و بلوغ می‌تواند عقودی را که قیم و ولی قهری در زمان محجور بودن او منعقد کرده‌اند فسخ نماید؟ آیا عقودی که منعقد شده، و در زمان محجور بودن او لازم بوده است، آیا همچنان نیز لازم است؟

مفهوم شناسی حجر

(الف) معنای حجر؛ «حجر^۱» به فتح حا و سکون جیم، در لغت به معنای منع و بازداشت و ایجاد تضییق (رضوان طلب، ۱۳۸۹، ۲۰) و نداشتن صلاحیت در دارا شدن حق معین و نداشتن صلاحیت برای اعمال حقی که شخص آن را دارا شده است، می‌باشد. (جهفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ۲۰۸)

در قرآن کریم و روایات ائمه معصومین (ع) و در کتب فقه و حقوق اسلامی این واژه با شکل‌های مختلف، بر مصادیقی از این مفهوم و معنای کلی، اطلاق شده است که به عنوان نمونه، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- ۱- عقل: قرآن کریم می‌فرماید: {هل فی ذلک قسم لذا حجر^۲} یعنی آیا در این سوگندها، سوگندی هست که مورد توجه صاحبان «عقل» قرار گیرد. در این آیه شریفه، حجر بر عقل اطلاق گردیده است.
- ۲- حرام: قرآن کریم می‌فرماید: { و یقولون حجراً محجوراً^۳} واژه حجر به جای حرام به کاررفته است، شاید به این دلیل، که ارتکاب حرام، ممنوع می‌باشد.

۳- ممنوعیت از تصرف: کتاب الحجر در کتب فقهی فقه‌ها حاوی بخشی از احکام حقوق اسلام است که به بیان حال و حقوق محجورین؛ یعنی کسانی که از تصرف در اموال خود منع شده‌اند می‌پردازد. بنابراین حجر در اصطلاح فقهی به معنای ممنوعیت از تصرف است.

(ب) معنای اصطلاحی حجر؛ در اصطلاح حقوقی، حجر به معنی عدم اهلیت استیفاست و می‌توانیم در تعریف آن بگوییم «حجر عبارت است از منع شخص به حکم قانون از اینکه بتواند امور خود را به طور مستقل و بدون دخالت دیگری اراده کند و شخصاً اعمال حقوقی را انجام دهد» (صفایی، ۱۳۸۲، ۱۸۶)

در همین راستا برخی از فقهاء با توجه به معنای اصطلاحی حجر، محجور^۴ را ممنوع در تصرفات مالی و برخی از فقهاء محجور را ممنوع در تصرفات مالی و غیر مالی دانسته‌اند.

صاحب جواهر محجور را شخصی می‌داند که نزد شارع، ممنوع از تصرف در مالش باشد و لو آن که محدودیت تصرف مربوط به بخشی از اموال باشد.^۵ (اصفهانی نجفی، ۱۴۰۴ هـ، ق، ج ۳، ۲۶)

همچنین محقق حلی در شرایع می‌نویسد «از نظر شرع محجور کسی است که از تصرف در اموالش ممنوع باشد»^۶ (حلی، ۱۴۰۸ هـ، ق، جلد ۲، ۸۴)

با این وجود، برخی از فقیهان حجر را شامل امور مالی و غیر مالی می‌دانند، علامه در تذکره می‌فرماید «صغر، اعم از ممیز یا غیر ممیز، به موجب نص و اجماع در جمیع تصرفات خود، به جز آنچه استثنای شده است، مانند عبادات و اسلام ممنوع است»^۷ (حلی، ۱۳۸۸ هـ، ق، جلد ۲، ۷۳)

^۱ - Innterdictio

^۲- فجر، آیه ۵

^۳- فرقان ، آیه ۲۵

^۴ Interdictory

^۵- المحجور شرعاً هو الممنوع عند الشرع من التصرف في ماله ولو البعض

^۶- المحجور شرعاً هو الممنوع من التصرف في ماله

^۷- الصغير و هو محجور عليه بالنص و الاجماع سواء كان مميزاً أو لا في جميع التصرفات الا ما يُستثنى كعباداته و اسلامه

شافعی در تعریف حجر می‌گوید: حجر شرعاً به معنای منع از تصرف در مال به جهات خاصی است، بنا براین اگر تصرفات غیر مالی باشد با نظر به قید «فی المال» در این تعریف معنا ندارد مانند خلع و طلاق و ظهار و اقرارهایی که موجب عقوبت بدنی می‌شود. اما امروزه، حجر معنای وسیعی دارد و بر خلاف نظر مشهور فقهاء، محدود به امور مالی نیست. بنابراین با توجه به ممنوعیتی که مفهوم «حجر» برای شخص ایجاد می‌کند، این مفهوم می‌تواند جنبه‌های مختلفی در عرف داشته باشد که حسب مورد، متفاوت بوده و امور مالی و غیر مالی را شامل می‌شود؛ برای نمونه مجنون به دلیل حجر از تمام اعمال حقوقی(مالی و غیر مالی) ممنوع است و سفیه صرفاً از اعمال مالی ممنوع است؛ لذا به طور مطلق نباید حکم نمود، بلکه حسب مورد و در حالات مختلف باید قائل به تفصیل شد.(عالی پناه، ۱۳۹۲، ۹۹)

انواع حجر

با در نظر گرفتن نوع ممنوعیت شخص در تصرفات خود، می‌توان تقسیماتی را برای حجر به شرح زیر ذکر کرد:

الف) حجر عام و خاص؛ منظور از حجر عام آن است که شخص به طور کلی از اجرای حق و انجام دادن اعمال حقوقی ممنوع باشد. برای مثال حجر مجنون عام است. اما در حجر خاص، شخص از پاره‌ای از تصرفات ممنوع می‌باشد، نه همه آنها؛ برای مثال حجر سفیه حجر خاص به شمار می‌آید، زیرا محدود به امور مالی است. و همچنین است حجر تاجر و روشکسته.(صفایی، ۱۴۸۲، ۱۸۹)

ب) حجر حکمی و قضایی؛ حجر حکمی آن است که نیاز به حکم قاضی یا دادگاه ندارد. اسباب این گونه حجر عبارتند از: صغیر، جنون، رقیت و مرض. به تعبیر دیگر به این نوع حجر، حجر ذاتی هم می‌گویند. اگر چه در برخی از موارد و برای انجام تصرفات محدود با حضور حاکم و نماینده او، اجازاتی صادر گردیده است، لکن ثبوت حجر، ربطی به حکم حاکم ندارد.

اما حجر قضایی، به ممنوعیت‌های اطلاق می‌شود که اعمال آن مشروط به حکم قاضی یا دادگاه است به طوری که بدون نظر قاضی این محدودیت‌ها تنفیذ نمی‌گردد. افرادی که این گونه ممنوعیت‌ها، شامل آنان می‌گردد عبارتند از سفها و روشکستگان. این دو صنف گرچه جزو اصناف محجورین می‌باشند، اما قبل از حکم حاکم به روشکستگی و سفاهت، می‌توانند هرگونه تصرفی در اموال خود داشته باشند.(طلبان رضوان، ۱۳۸۹، ۲۷)

ج) حجر حمایتی و حجر سوء‌ظنی؛ در حجر حمایتی، حمایت از محجور مورد نظر قانونگذار است، ولی در حجر سوء‌ظنی مقصود حمایت از منافع دیگران است؛ برای نمونه حجر صغیر، مجنون و سفیه حجر حمایتی به شمار می‌رود، زیرا این اشخاص به سبب اختلال یا نقض قوای دماغی نمی‌توانند امور خود را، چنانکه باید، اداره کنند، بدین جهت قانونگذار با برقراری حجر و پیش بینی نهادهایی برای اداره امور این اشخاص به حمایت از آنان اقدام کرده است؛ اما حجر بر تاجر و روشکسته حجر سوء‌ظنی است، زیرا ممنوع از آن حفظ حقوق بستانکاران و جلو گیری از تصرفات مالی مضر به حال آنان بوده است. (صفایی، ۱۴۸۲، ۱۸۹)

د) حجر مبتنی بر فقدان اراده و حجر مبتنی بر نقص اراده؛ در پاره‌ای از موارد حجر مبتنی بر فقدان درک، شعور و اراده است و در پاره‌ای از موارد مبنای حجر نقص یا عدم کفايت اراده است؛ چنانکه حجر مجنون از نوع اول و حجر صغیر ممیز یا سفیه از نوع دوم است.(همان، ۱۹۰)

اسباب حجر

اسباب حجر در فقه اسلامی؛ معمولاً فقهای امامیه اسباب حجر را شش سبب ذکر می‌کنند. شهید اول در کتاب لمعه اسباب حجر را؛ صغیر، سفه، جنون، افالس، مرض متصل به موت و رقیت نام برده است. شهید ثانی در توضیح سخن شهید اول بیان می‌دارد: عادت چنین است که اسباب حجر را شش مورد ذکر می‌کنند و الا اسباب حجر زیادتر از این شش مورد و در جای جای کتب فقهی پراکنده است مانند: حجر راهن در ارتباط با عین مرهونه و ممنوعیت مشتری از تصرف در آنچه خریده است قبل از پرداخت ثمن و منع بایع از تصرف در ثمن معین قبل از تسليم مبيع و ممنوعیت مکاتب^۱ از تصرف در دارایی خود، تصریفی که برای غیر از ادائی قرارداد کتابت با در مورد غیر از هزینه روزمره زندگی باشد و ممنوعیت مرتدی که ممکن است به اسلام برگردد.(شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج، ۴، ۱۰۱)

فقهای عame نیز مانند فقهای امامیه اسباب حجر را متعدد بیان کرده‌اند، ولی روش فقهای عame در احصا و شمارش اسباب حجر اندکی متفاوت است. معمولاً فقهای عame اسباب حجر را صغیر، جنون، سفه معرفی می‌کنند.(صفایی، ۱۴۸۲، ۱۹۲)

اسباب حجر در حقوق موضوعه؛ در ماده ۱۲۰۷ ق.م اسباب حجر صغیر، سفیه، و مجنون ذکر شده است و همچنین در قانون تجارت، قانونگذار روشکسته را به عنوان یکی از محجورین نامبرده است. لکن با مقایسه آنچه که به عنوان اسباب حجر در فقه اسلامی بیان شد و آنچه که در قانون مدنی به عنوان اسباب حجر ذکر شد، متوجه می‌شویم که بین اقسام محجورین در حقوق موضوعه و آنچه در منابع

^۱- مراد از «مکاتب» بنده‌ای است که با مولای خود قراردادی امضا کرده که در صورت انجام کاری، آزاد شود

فقهی ذکر شده، تفاوت وجود دارد.^۹ آنچه که به نظر می‌رسد این است که، قانونگذار صرفاً به مواردی که ارتباط زیادی با نظام عمومی دارند، اهمیت داده و به همین سبب صرفاً درباره صغیر، سفیه، مجنون و ورشکسته صحبت کرده است. (عالی پنا، ۱۳۹۲، ۱۰۳)

البته لازم به ذکر است که حجر مدنظر این ماده، حجر حمایتی است. و به واسطه نقص قوای عقلی و به تعییر دیگر به علت فقدان یا عدم کفایت اراده، شخص محجور می‌باشد. (مفهومی، ۱۳۹۱، ۵۳) و در حقوق امروز معمولاً اصطلاح حجر برای مواردی که سبب منع، نقص در مالکیت، مانند حجر راهن، یا منع تصرف به دلیل حمایت از حقوق دیگران باشد، مانند حجر تاجر ورشکسته، بندرت استعمال می‌شود و قانون مدنی هم برای این‌گونه موارد از اصطلاح حجر استفاده نکرده است. (صفایی، ۱۳۸۲، ۱۹۷) ولکن حجری که ما در این مقاله بررسی می‌کنیم حجر حمایتی می‌باشد، نه انواع دیگر حجر.

مفهوم صغیر

تعریف صغیر؛ صغیر در لغت به معنی کوچک و خرد است. (صفایی، ۱۳۸۲، ۲۰۳) و در اصطلاح حقوقی صغیر به کسی گفته می‌شود که از نظر سن به نمو جسمانی و روحی لازم برای زندگانی اجتماعی نرسیده باشد. (امامی، ۱۳۷۵، ۵، ۲۴۳) در فقه امامیه و در تبصره ۱ ماده «۱۲۱۰» ق. م مصوب سال ۱۴۰۱، پایان صغر و رسیدن به سن بلوغ در پسرها ۱۵ سال تمام قمری و در دخترها ۹ سال تمام قمری تعیین شده است.

البته تنها رسیدن به این سنین کافی نیست که صغیر از حجر خارج گردد، بلکه علاوه بر آن رشد و رسید بودن هم شرط خروج از صغیر است، و بر همین اساس طبق ماده «۱۲۰۹»^{۱۰} ق. م، دوران صغیر از زمان تولد شروع می‌گردد و به هیجده سال تمام خاتمه می‌باید. لازم به ذکر است که کشورهایی که در قوانین خود برای رشد سن معینی را فرض نموده‌اند، عموماً ناچار شده‌اند کسانی را که قبل از رسیدن به سن معین، به کمال نمو دماغی لازم نائل می‌گردند و هرگونه آمادگی را برای اجرای حقوق مدنی دارا می‌باشند و عده آنها نادر است، استثنائاً رسید بشناسند و از حجر خارج گردند.

قانون مدنی ایران نیز به پیروی از قوانین مزبور در ذیل ماده «۱۲۰۹»^{۱۱} ق. م مقرر داشته: «.. در صورتی که بعد از پانزده سال تمام، رشد کسی در محکمه ثابت شود از تحت قیوموت خارج می‌شود». چنانکه ماده بالا تصریح می‌نماید این نمو دماغی در اشخاص فقط پس از پانزده سال تمام شمسی امکان‌پذیر است. بنابراین کسی که سن او کمتر از پانزده سال تمام باشد به هر درجه‌ای از نمو قوای دماغی برسد قانون او را غیر رسید می‌داند. (همان، ۲۴۶)

تشخیص سن افراد از روی شناسنامه خواهد بود و تاریخ تولدی که در آن ضبط شده معتبر می‌باشد.

اقسام صغیر

(الف) صغیر غیر ممیز؛ کودکی است که معنی خوب و بد و رشت و زیبا را نمی‌داند و قوه‌ی درک و تمییز سود از زیان را نیز ندارد. مثلاً در معاوضه یک اسکناس یک هزار تومانی با یک اسکناس دو هزار تومانی که در دست کودک است قدرت تشخیص تفاوت ارزش اقتصادی آنان وجود ندارد همین علت این گروه از صغار را صغیر غیر نامیده‌اند. (مفهومی، ۱۳۹۱، ۵۵)

(ب) صغیر ممیز؛ در اصطلاح حقوقی به کسی گفته می‌شود که به حد بلوغ سنی نرسیده است، ولی آن قدر رشد عقلی پیدا کرده که دارای قوه‌ی درک و تمییز نسبی شده است و خوب و بد و سود و ضرر را از هم تمییز می‌دهد. می‌تواند عقود و ایقاعات را از یکدیگر تشخیص داده و سود و زیان و همچنین آثار و احکام مهم آن را بداند. (دوریار، ۱۳۸۹، ۷۶)

مفهوم‌شناسی قیوموت

تعریف قیم؛ قیم در لغت به معنی مستقیم، متولی، سرپرست، سید و کسی که متولی امر شخص محجور است می‌باشد. (صفایی، ۱۳۸۲، ۲۵۹) و در اصطلاح حقوقی قیم کسی است که از طرف دادگاه برای سرپرستی محجور و نگاهداری اموال او در مواردی که ولی خاص (پدر، جد پدری و وصی) نداشته باشد منصب می‌گردد. (امامی، ۱۳۷۵، ج ۲۸۴)

مبنا فقهی نصب قیم؛ مبنای نصب قیم برای محجوران در حقوق اسلامی، ولایت قاضی می‌باشد. هرگاه محجور ولی‌خاص نداشته باشد، سرپرستی و اداره امور او با قاضی است که از آن به ولایت حاکم تعییر می‌کنند. این نوع ولایت مورد قبول همه فقهای اسلامی، اعم از شیعه و سنی، است و در تأیید آن به حدیث نبوی «الحاکم ولیٰ من لا ولیٰ له»^{۱۲} استناد شده. البته این ولایت از آن حاکم شرع است که می‌تواند آن را شخصاً اعمال کند یا شخصی را به عنوان نماینده خود برای سرپرستی محجور تعیین کند، که در فقه اسلامی او را قیم یا وکیل قاضی نامیده‌اند. (صفایی، ۱۳۸۲۲۶۶) در حقوق امروز نیز به منظور حمایت از محجوری که ولی‌خاص نداشته باشد، قاضی قیمی را

^۹- در منابع فقهی علاوه بر مواردی که قانون ذکر کرده اقسام دیگری مانند مفلس، مريض متصل به موت و بنده نیز ذکر شده است

^{۱۰}- ماده «۱۲۰۹»^{۱۳} ق. م: «هر کس که دارای هیجده سال تمام نباشد در حکم غیر رسید است.....»

^{۱۱}- رجوع شود به جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۲، ص: ۴۲۷

برای او تعیین می‌کند، این شخص نماینده قاضی به شمار می‌آید و اختیارات او به وسیله قاضی مشخص می‌شود و در هر زمان قاضی می‌تواند او را برکنار و شخص دیگر را به جای او منصوب کند.
موارد نصب قیم؛ نصب قیم با پیشنهاد دادسرا (دایره سپرسی) و توسط دادگاه عمومی حقوقی (خانواده) صورت می‌گیرد. برای اشخاص محجوری نصب قیم می‌شود که برای آنان ولی قهری^{۱۲} و ولی منصوب از طرف یکی از آنها وجود نداشته باشد.(مقصودی، ۱۳۹۱، ۷۲)

ماده «۱۲۱۸» ق.م در این خصوص بیان می‌دارد: «برای اشخاص ذیل نصب قیم می‌شود:

۱- برای صغیری که ولی خاص ندارند.

۲- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند.

۳- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد.

اوصاف قیم؛ کسی را که دادگاه به عنوان قیم برای محجور تعیین می‌کند باید واجد

پاره‌ای از اوصاف و فاقد برحی از عیوب و کمودها باشد. لذا برحی از شرایطی که قیم باید دارا باشد و برحی از موانع که، ممانعت می‌کند از قیم شدن شخص به صورت اختصار در ذیل بیان خواهد شد.

الف) شرایط

۱- توانایی: داشتن قدرت و توانایی شرط عقلی سمت قیم می‌باشد، زیرا بدون این وصف قیم قادر به انجامدادن وظیفه نخواهد بود و با نصب فرد ناتوان نمی‌توان امور محجور را اداره کرد.(صفایی، ۲۷۹۱۳۸۲۰،

۲- امانت: امانت یکی از مهمترین وصفهای است که قیم باید در دوران تصدی خود باید دارا باشد. طبق بند ۲ ماده «۱۲۳۱» ق.م هرگاه شخصی امین نباشد به سمت قیم منصوب نمی‌شود.

۳- بلوغ و رشد: قیم باید بالغ و رشید باشد چون هرگز نمی‌توان شخص محجور که نیاز به قیم دارد را قیم محجور دیگر قرار داد.

۴- اسلام: در حقوق اسلام ولایت کافر بر مسلم پذیرفته نشده است.ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً^{۱۳})

ب) موانع

مطلوب ماده «۱۲۳۱» ق.م اشخاص ذیل نباید به سمت قیمومت معین شوند:

۱- کسانی که خود تحت ولایت یا قیمومت هستند

۲- کسانی که به علت ارتکاب جنایت یا یکی از جنحه‌های ذیل به موجب حکم قطعی محکوم شده باشند.

سرقت- خیانت در امانت- کلاهبرداری- اختلاس- هتك ناموس- جنحه نسبت به اطفال- ورشکستگی به تقصیر

۳- کسانی که معروف به فساد اخلاقی باشند.

۴- کسی که خود یا اقرباء طبقه اول او دعواهای بر محجور داشته باشد.

وظایف و اختیارات قیم؛ کسی که به عنوان قیم برای محجور تعیین می‌شود، در قبال پذیرفتن این مسئولیت، باید وظایفی و اختیاراتی را که قانونگذار برای او تعیین کرده است انجام دهد. برحی از این وظایف و اختیارات به صورت ذیل می‌باشد:

الف) وظایف قیم

۱- صورت برداری از اموال مولیٰ علیه^{۱۴} ۲- تنظیم صورتحساب سالانه و ارائه به دادستان^{۱۵} ۳- تنظیم صورتحساب پایان کار^{۱۶}

۴- درخواست مهروموم ترکه موزّث مولیٰ علیه^{۱۷} ۵- پرداخت نفقةٍ محجور و اقارب واجب النفقة او^{۱۸} ۶- نگهداری اموال قیمتی^{۱۹}

۷- فروش اموال ضایع شدنی^{۲۰} ۸- استرداد اموال محجور^{۲۱} ۹- مواضیبت از محجور^{۲۲} ۱۰- جبران ضرر ناشی از تقصیر در حفظ مال^{۲۳}

^{۱۲}- پدر و جد پدری

^{۱۳}- نساء، ۱۴۱

^{۱۴}- ماده ۱۲۳۶ ق.م

^{۱۵}- ماده ۱۲۴۴ ق.م

^{۱۶}- ماده ۱۲۴۵ ق.م

^{۱۷}- ماده ۹۱ قانون امور حسبي

^{۱۸}- ماده ۸۲ قانون امور حسبي

^{۱۹}- ماده ۸۴ قانون امور حسبي

^{۲۰}- ماده ۸۰ قانون امور حسبي

ب) اختیارات قیم

۱- فروش اموال منقول محجور^{۲۴}- اجازه استغال به کار^{۲۵}- اجازه اداره‌ای اموال^{۲۶}- اجرت قیم^{۲۷}- ازدواج برای محجور و طلاق دادن او، البته لازم به ذکر است که قیم نمی‌تواند در ازدواج نایبالغ مداخله کند و اختیاری که تبصره ماده «۱۰۴۱» ق.م برای عقد نکاح قبل از بلوغ به ولیّ داده است ناظر به ولیّ قهری است و قابل تعمیم به قیم نیست.(صفایی، ۲۸۷۱۳۸۲) اما در مورد ازدواج مجنون ماده «۸۸» ق.ح مقرر می‌دارد «در صورتی که پزشک ازدواج مجنون را لازم بداند قیم با اجازه دادستان می‌تواند برای مجنون ازدواج نماید و هرگاه طلاق زوجه مجنون لازم باشد به پیشنهاد دادستان و تصویب دادگاه قیم طلاق می‌دهد»

برخی از محدودیتهای قیم نسبت به مولیٰ علیه

صلاحیت و اختیارات قیم هیچ‌گاه همانند مالک نیست و نمی‌تواند هر نوع تصرفی را که خود صلاح بداند در اموال «مولیٰ علیه» انجام دهد، بلکه باید در همه تصرفات خود، مصلحت «مولیٰ علیه» را در نظر بگیرد، لذا مالک حق دارد آنچه را که می‌خواهد (تا جایی که مخالف مقررات قانونی و الهی نباشد) در دارایی خود انجام دهد، هر چند که به زیان او باشد. به همین لحاظ هوس، تفتن و ترحم از انگیزه‌های مشروع برای مالک است، در حالی که نماینده قانونی (قیم) کارها و تصرفاتش محدود به مصلحت «مولیٰ علیه» است. بنابراین اولاً: قیم نمی‌تواند اموال «مولیٰ علیه» را ببخشد یا وقف کند و یا وصیت نماید؛ زیرا این نوع تصرفات به زیان «مولیٰ علیه» است و مجاز نخواهد بود، و اصولاً از محدوده کار قیم خارج است.

و ثانیاً: طبق ماده «۱۲۴۰» ق.م؛ قیم نمی‌تواند به سمت قیوموت از طرف «مولیٰ علیه»، با خود معامله کند، اعم از این که مال «مولیٰ علیه» را به خود منتقل کند یا مال خود را به او انتقال دهد. بخش نخست ماده شامل همه قراردادهای موضوع است، اعم از تملیکی و عهدی، ولی بخش دوم ماده تنها سخن از انتقال است و شامل عقد عهدی نمی‌شود. (طاهری، ۱۴۱۸هـ ق، ج، ۱۵۸۱)

و همچنین در برخی از موارد تنها نظر قیم برای رعایت مصلحت و غبطه «مولیٰ علیه» کافی نیست، بلکه کار قیم باید با نظارت و تصویب دادستان انجام گیرد ازجمله: فروش و رهن اموال غیر منقول^{۲۸} و صلح دعوای مولیٰ علیه.^{۲۹}

مفهوم شناسی ولايت

تعريف ولايت؛ ولايت به معنی سلطه و قدرت است و از نظر حقوقی عبارت است از اقتداری که قانون به جهتی از جهات به کسی می‌دهد تا بتواند امور مربوط به غیر را اداره نماید، کسی که از این قدرت برخوردار است «ولی» و کسی که تحت ولايت می‌باشد «مولیٰ علیه» گفته می‌شود.(مصطفوی، ۱۳۹۱هـ ق، ج، ۶۳)

الف) ولی عام؛ ولی عام کسی است که امور مربوط به عموم افراد را در حدود قانون انجام می‌دهد. حاکم ولی عام است و او کسی است که از طرف مرجع صلاحیت‌دار قانونی به این سمت برگزیده شده باشد. اکنون سمت حاکم را دادرس و دادستان عهده دارند و قانون امور معینی را به هر یک از آنها واگذار نموده است. (امامی، ۱۳۷۵هـ ق، ج، ۲۰۲۵)

ب) ولی خاص؛ ولی خاص کسی است که امور مربوطه به اشخاص معینی را در حدود قانون انجام می‌دهد. و طبق ماده «۱۱۹۴» ق.م «پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولی خاص طفل نامیده می‌شود». کسی که ولی خاص بر او ولايت دارد مولیٰ علیه گويند. بنابراین ولی خاص بر دو دسته است:

۱- ولی قهری؛ عبارت از پدر و جد پدری می‌باشد. سمت ولايت به آن دو از طرف قانون اعطاء شده است، و بدون انتصاب و یا تنفيذ از طرف مقام رسمي صورت می‌گيرد، بدین جهت به پدر و جد پدری ولی قهری گفته می‌شود. به دستور ماده «۱۱۸۱» ق.م: «هر یک

^{۲۱}- ماده ۸۸ قانون امور حسبي^{۲۲}- ماده ۱۲۳۵ ق.م^{۲۳}- ماده ۱۲۳۸ ق.م^{۲۴}- ماده ۸۱ و ۸۰ قانون امور حسبي^{۲۵}- ماده ۸۵ قانون امور حسبي^{۲۶}- ماده ۸۶ قانون امور حسبي^{۲۷}- ماده ۱۲۴۶ ق.م^{۲۸}- ماده ۱۲۴۱ ق.م^{۲۹}- ماده ۱۲۴۲ ق.م

از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند». قانون مدنی به متابعت از فقهای امامیه ولایت قهری را منحصر در پدر و جد پدری دانسته است.

۲- وصی؛ کسی است که موصی برای پس از فوت خود در انجام اموری که خود می‌توانسته بجای آورد معین می‌نماید از قبیل: تأدیه دیون، اخراج ثلث و مصرف آن و نگهداری مولی علیه و اداره دارائی او و امثال آن. ماده «۱۱۸۸» ق. م می‌گوید: «هر یک از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری می‌تواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می‌باشد وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید» بنابراین وصی به عنوان قائم مقام ولی، امور مربوط به ولایت را انجام می‌دهد. منظور ماده از وصی که ولی خاص نامیده می‌شود کسی است که از طرف پدر یا جد پدری برای امور مربوطه به‌صغیر منصوب شده است.

وظائف و حقوق ولی قهری

الف) اختیارات ولی؛ اختیارات ولی را قانون معین و بیان ننموده است. آنچه از مفهوم دو ماده «۱۱۸۴» و «۱۱۸۶» ق. م استنباط می‌شود، ولی نمی‌تواند مرتكب حیف و میل شود و رفتار بر خلاف امانت بنماید. از نظر وحدت ملاک می‌توان تمامی اختیارات و وظایف قیم را که قانون مدنی و قانون امور حسبی مقرر داشته نسبت به ولی جاری دانست، بدون آنکه دادستان در اعمال او نظرارت داشته باشد، زیرا عموماً ولی قهری دلسوزتر از هر کس نسبت به مولی علیه خود می‌باشد. و ولی بیش از دادستان و دادگاه آشنا به احوال او می‌باشد و از طرف دیگر صغاری که دارائی دارند و تحت ولایتند بسیارند، چنانچه قانون حق نظرارت برای دادستان در اعمال اولیاء قرار دهد دادستان نمی‌تواند نظارت خود را با تشکیلات کنونی اعمال نماید.(امامی، ۱۳۷۵، جلد ۵، ۲۱۲)

ب) حدود اختیارات ولی؛ هر کاری که به مصلحت «مولی علیه» باشد، ولی می‌تواند انجام دهد؛ زیرا ولی طبق ماده «۱۱۸۳» ق. م نماینده قانونی «مولی علیه» می‌باشد.

بنابراین، ولی (اعم از ولی خاص و ولی عام) می‌تواند اموال منقول و غیر منقول محجور را بفروشد (مواد ۸۱ و ۸۳ قانون امور حسبی) و اسناد و اشیاء قیمتی «مولی علیه» را نزد دیگری به ودیعه گذارد، و همچنین می‌تواند پول او را به بانک بسپارد (ماده ۸۴ قانون امور حسبی) و حق دارد دعوای مربوط به «مولی علیه» را به صلح خاتمه دهد (ماده ۱۲۴۲ ق. م) و می‌تواند اموال او را به رهن گذارد و یا مورد معامله دیگر قرار دهد (ماده ۱۲۴۱ ق. م) و می‌تواند برای او قرض بگیرد و در خرید و فروش با او طرف معامله قرار گیرد؛ و مولی علیه نیز پس از بلوغ و رسید حق ابطال تصرفات ولی را ندارد، مگر آن که ثابت نماید که معامله به نفع و به مصلحت «مولی علیه» باشد، هر حال، ولی در رابطه با اموال مولی علیه، با در نظر گرفتن مصلحت و غبطة او هر کاری که به نفع و به مصلحت «مولی علیه» باشد، می‌تواند انجام دهد (اعم از بيع و شراء، و صلح و هبه و قرض و ...) اما اگر در تصرفات ولی مراتعات مصلحت «مولی علیه» نشود، آن تصرفات نافذ نخواهد بود.(طاهری، ۱۴۰۱، ج ۱، ۴۱۸)

ج) ولی به عنوان نماینده قانونی مولی علیه می‌باشد؛ به دستور ماده «۱۱۸۳» ق. م:

«در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه، ولی نماینده قانونی او می‌باشد». نماینده به کسی گفته می‌شود که بجای دیگری بتواند اعمالی را برای او انجام دهد.

نماینده بر دو قسم است:

۱- نماینده قانونی؛ و آن عبارت از کسی است که قانون او را نماینده قرار می‌دهد، بدون آنکه منوب عنه در انتخاب او مداخله داشته باشد.

۲- نماینده قراردادی؛ و آن عبارت از نمایندگی است که کسی به دیگری در انجام امری که خود می‌تواند بجای آورد می‌دهد. وکالت نوعی از نمایندگی قراردادی است. نماینده قراردادی مانند نماینده قانونی است. (امامی، ۱۳۷۵، جلد ۲۱۵۵، ۱۳۷۵)

۳) امانت بودن اموال مولی علیه نزد ولی؛ اموال مولی علیه نزد ولی امانت می‌باشد و باید در نگاهداری آن کمال مراقبت را بنماید و تعدی و تفريط نکند.

طبق ماده «۱۱۸۶» ق. م در مواردی که برای عدم امانت ولی قهری نسبت به دارائی طفل امارات قویه باشد ضم امین می‌گردد. بنابراین چنانچه تمام یا بعضی از اموال مولی علیه بدون تعدی و تفريط ولی تلف یا ناقص و یا معیوب شود مسئول آن نخواهد بود و الا ضامن است. (همان، ۲۱۶)

موارد سقوط ولایت

در سه مورد ولایت ولی قهری ساقط می‌گردد:

الف) در مورد حجر ولی؛ طبیعی است اگر ولی به علتی محجور شناخته شود، شایستگی اداره اموال «مولی علیه» خود را از دست خواهد داد، پس ناچار باید تا پایان حجر، سمت ولایت او را به دیگری بسپارد. بنابراین، اگر محجور، پدر «مولی علیه» است، ولایت مستقلابه

جد پدری و اگذار می‌شود، و اگر جد پدری وجود نداشت، یا او هم همانند پدر، محجور بود، سمت ولایت به قیم و اگذار می‌شود.^{۳۰}
(طاهری، ۱۴۱۸، ج، ۱)

ب) در مورد کفر ولی^{۳۱}؛ در صورتی که ولی محجور کافر شود، ولایت او ساقط می‌گردد؛ زیرا طبق آیه شریفه: «لَنْ يَحْجُلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^{۳۲} خداوند برای کفار نسبت به مؤمنین سلطه و ولایتی قرار نداده است.

ج) در مورد خیانت و ناتوانی ولی^{۳۳}؛ در صورت تعدد اولیا، مثل این که: پدر و جد پدری هر دو وجود داشته باشند، خیانت و یا بی‌کفایتی یکی از آنان ثابت شود، حق ولایت او ساقط می‌گردد، و این حق مستقلانه به دیگری که مورد اعتماد و با کفایت است منتقل می‌گردد؛ یعنی او به تنها ی ولایت را به عهده خواهد گرفت. (همان، ۱۴۲)

تفاوت ولی و قیمومت

هر چند که ولی و قیم هر دو نسبت به محجور ولایت داشته و در حدود اختیارات خود در اموال او تصرفاتی دارند، اما بین ولی و قیم و یا به تعبیر دیگر، بین ولایت و قیمومت تفاوت‌ها و فرقهای وجود دارد که ما به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ولایت سمتی است که به وسیله شرع و قانون به پدر و جد پدری اعطا می‌شود، لیکن قیم را دادگاه مدنی خاص طبق درخواست دادستان تعیین می‌کند، «بند ۳» «ماده ۳» و «تبصرة ۱» «ماده ۳» قانون تشکیل دادگاه‌های مدنی خاص.

۲- قیم ممکن است از خویشاوندان محجور باشد و یا از بیگانگان، لیکن ولی کسی است که به طور مستقیم یا مع الواسطه در ایجاد آن محجور (صغیر) دخالت دارد؛ یعنی گذشته از سمت قانونی، پیوند خونی و طبیعی نیز با محجور دارد، لذا ولایت قیم در طول ولایت ولی است نه در عرض آن. (همان، ۱۳۷)

۳- اختیارات ولی^{۳۴} به مراتب بیشتر و قویتر از اختیارات قیم است. به عنوان مثال: دادستان بر کار قیم نظارت کامل دارد از قبیل این که: مبلغی را که قیم سالیانه می‌تواند خرج کند تعیین می‌کند: (ماده ۱۲۳۷ ق.م) و از قیم صورت حساب سالیانه می‌طلبد: (ماده ۱۲۴۴ ق.م)؛ و می‌تواند بر اعمال قیم ناظرانی را بگمارد: (ماده ۱۲۴۷ ق.م)؛ و درستی پاره‌ای از معاملاتی که قیم برای «مولی علیه» انجام می‌دهد منوط به تصویب مدعی العموم است: (ماده ۱۲۴۱ ق.م)؛ و بالآخره هرگاه مصلحت اقتضا کند، یا خطای از قیم سر بزنده، دادستان می‌تواند عزل او را از دادگاه بخواهد؛ اما درباره کارهای ولی هیچ‌گاه چنین نظراتی وجود ندارد، بلکه تنها ضامن دلسوی و امانت ولی و اعطافه او نسبت به فرزند خویش است و تنفيذ اعمال او هیچ‌گاه با دادستان نیست.

باتوجه به آنچه که بیان شد، ولی اختیاراتش وسیع‌تر است از قیم لکن با وجود این محدودیت‌ها نسبت به قیم، و انجام معاملات قیم در یک چهار چوب که قانون گذار مشخص می‌کند، صغیر دیگر حق ندارد نسبت به معاملاتی که توسط قیم و با نظارت و گاهی اوقات تصویب دادستان صورت گرفته اعتراضی داشته باشد. و چنانچه قیم معامله‌ای به ضرر صغیر و با عدم رعایت غبطه و مصلحت او منعقد کند آن معامله باطل خواهد بود و صغیر پس از رسیدن به بلوغ می‌تواند از دادگاه ابطال معامله‌ی قیم را بخواهد. و از آنجا که قیم می‌تواند برای انجام امور راجع به قیمومیت اجرت مناسب و متعارفی را با نظر دادستان از اموال صغیر برداشت کند، لذا این مورد از شمول قاعده احسان خارج است. و بر همین اساس در ادامه به بررسی تأثیر بلوغ صغیر، بر عقود منعقد شده در زمان صغرش توسط ولی خواهیم پرداخت.

تأثیر بلوغ صغیر بر معاملات قبل از بلوغ

فقهاء به صورت واضح و روشن نسبت به تأثیر بلوغ صغیر بر معاملات قبل از بلوغ اشاره نکرده‌اند بلکه به صورت مصدقی مثلًا عقد اجاره (توسط ولی) اشاره کرده‌اند. لذا برخی از این مصدقها بیان و تبیین خواهد شد.

قول معروف در فقه امامیه این است که در موردی که ولی یا قیم مال محجور را به اجاره می‌دهد تا زمانی که صغیر کبیر نشده یا محجور رشد خود را بدست نیاورده است، درست و برای پس از آن، غیر نافذ و موكول به اجازه است.^{۳۵} (لطفي، ۱۰۴، ۱۳۹۰)

لکن بر اساس قول معروف فقهاء، برخی از حقوق دانان نیز معتقد‌اند که ولی هرگاه ملک مولی علیه را اجاره دهد اجاره مذبور تا زمان رشد مولی علیه صحیح می‌باشد و پس از آن فضولی و منوط به اجازه او است. (امامی، ۱۳۷۵، ج، ۳۲)

لیکن پذیرش این دیدگاه باتوجه به اوصاف عقد اجاره مشکل به نظر می‌رسد. زیرا با توجه به تحلیلی که از مفهوم انتقال منافع می‌توان فهمید، اجاره عبارت از واگذاری صلاحیت انتفاع از مورد اجاره برای آینده است و در زمرة اعمال ارادی محسوب می‌شود. قیم و ولی قهری نیز مأمور اداره اموال محجور هستند. بنابراین اگر در مقام اداره اموال محجور، ملک او را اجاره دهنده، و در خلال مدت حجر از بین

^{۳۰}- ماده ۱۱۸۲، ۱۱۸۵ ق.م.

^{۳۱}- سوره نساء، ۱۴۱

^{۳۲}- رج: جواهر الكلام، کتاب اجاره- مفتاح الكرامة ج ۷، ۹۸- ۳۲۰ مسالک الفهایم، ج ۱

برود، نمی‌توان ادعا کرد که اجاره فضولی است زیرا در زمان انعقاد قرار داد سرپرست محجور در حدود صلاحیت خویش اقدام کرده است.^{۳۳} (الطفی، ۱۰۵، ۱۳۹۰)

همچنین فقها اذعان نموده‌اند که ولی ممحجورین اگر با در نظر گرفتن غبطة و مصالح آنان حق شفعه را ساقط کردن، آنان پس از رفع حجر، حق اعمال شفعه را نخواهند داشت؛ اما اگر ولی ممحجوری در اثر سهل‌انگاری و بی‌مبالغه بدون در نظر گرفتن غبطة اخذ به شفعه نکرده باشد، آن ممحجور پس از رفع حجر می‌تواند خود اقدام به اخذ شفعه نماید. (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۸۹، ۳۷)

با توجه به نظرات فقها و حقوقدانان که بیان شد، چنانچه ولی ممحجور براساس مصلحت و رعایت غبطة صغیر معامله و قراردادی را منعقد کند، صغیر پس از بلوغ نمی‌تواند معامله را فسخ و ابطال آن را از دادگاه تقاضا نماید. و رعایت مصلحت صغیر براساس عرف می‌باشد، و همچنین از آنجا که ولی محسن است، طبق قاعده احسان در مقابل مولی علیه ضامن نمی‌باشد.

اما در صورتی که ولی بدون رعایت غبطة مالی را برای مولی علیه بخرد و یا مال او را به غیر و اگذار کند آن معامله باطل خواهد بود و شخص ولی و یا خود مولی علیه پس از رشد، می‌تواند به عنوان عدم رعایت غبطة اعلام بطلان آن معامله را از دادگاه بخواهد. (امامی، ۱۳۷۵، ج، ۲۱۳۵) هرچند طبق ماده ۱۸۴ ق.م در صورت عدم رعایت غبطة و خیانت در امانت، در اموال صغیر، توسط دادگاه ولی از سمت ولایت عزل می‌شود و در برخی موارد قانونگذارضم امین را پیشینی نموده است. اما قانونگذار صراحتاً برای نحوه پس گیری اموالی که ولی حیف و میل کرده است ضمانت اجرایی را پیش بینی نکرده و صراحتاً بیان نکرده که صغیر پس از بلوغ چگونه می‌تواند اموالش را از ولی پس بگیرد. شاید علت این سکوت قانونگذار این باشد، که غالباً اولیاً با توجه به رابطه‌ای که با صغیر دارد رعایت غبطة و مصلحت صغیر را می‌کنند. اما این سبب نمی‌شود که قانونگذار سکوت کند و برای موارد خیانت ولی ضمانت اجرایی را وضع نکند. آنچه که به نظر می‌رسد، اگر ولی اموال صغیر را به ملکیت خودش در آورد و یا با اقدامش اموال صغیر را حیف و میل کند، صغیر می‌تواند پس از بلوغ اموالش را اگر موجود است پس بگیرد و اگر از بین رفته است، بدل آن را از ولی بگیرد.

اما اگر ولی از طریق معامله اموال صغیر را به دیگری و اگذار نماید و این و اگذاری در زمان صغیر صغیر به ضرر او باشد. هرچند صغیر می‌تواند پس از بلوغ، از دادگاه ابطال معامله را درخواست کند. اما از آنجا که ولی در زمان انعقاد معامله رسماً صلاحیت انعقاد قرارداد را داشته است و شخص ثالث با توجه به صلاحیت ولی اقدام به انعقاد قرارداد کرده است. و با توجه به قاعده لزوم دو طرف معامله نمی‌تواند معامله را فسخ کنند. و اگر بتوان معامله مزبور را ابطال کرد، باعث می‌شود که شخص ثالث حقوقش نسبت به اصل لازم بودن عقود، تضییع شود و در نتیجه اشخاص نسبت به معامله با اولیای صغیر بی‌اعتماد شودن. بله اگر شخص ثالث در زمان انعقاد قرارداد با علم به آن که قرارداد منعقد شده به مصلحت صغیر نیست و بداند که ولی قصد حیف و میل اموال صغیر را دارد، شاید بتوان گفت که صغیر می‌تواند بعد از بلوغ، عقد منعقد شده را ابطال کند، چون شخص ثالث با علم به عدم اختیار انعقاد قرارداد توسط ولی عقد را منعقد کرده است. لکن شایسته‌تر است که دادگاه همچنان که بر اعمال و قراردادهای قیم نظارت می‌کند بر اعمال و معاملات ولی نیز نظارت داشته باشد تا از مشکلات آتی جلوگیری شود. در نتیجه اشخاص حقیقی و حقوقی با اطمینان بیشتری با اولیای صغیر معامله خواهند کرد.

خلاصه آنکه بهتر است دادگاه در جهت حمایت از صغار تمام اقدامات لازمه را در جهت حفظ منافع صغیر انجام دهد و علاوه بر نظارت کامل بر اقدامات ولی و قیم، ضمانت اجرایی را در جهت حفظ منافع صغار بعد از بلوغ قرار دهد، تا حقوق و اموالشان ضایع نشود.

نتیجه گیری

بر اساس آنچه که بررسی شد، صغیر یکی از شش قسم ممحجورین است، که قاضی برای جلوگیری از ضایع شدن اموال و انجام امور جاری صغیر، اگر ولی (پدر و جد پدری) نداشته باشد قیم تعیین می‌کند. از آنجا که دادگاه قیم را تعیین می‌کند بر اعمال و اقدامات او نیز نظارت دارد. اما نظارتی که بر اعمال قیم را دارد بر اقدامات ولی ندارد و به همین جهت اختیارات ولی بسیار وسیع تر است نسبت به قیم. و لکن اگر قیم با توجه به مصلحت و با نظارت دادستان عقدی را منعقد کند، صغیر پس از رسیدن به سن بلوغ نمی‌تواند عقد حاصله را ابطال کند در غیر این صورت می‌تواند ابطال عقد را از دادگاه بخواهد. از آنجا که قانونگذار ضمانت اجرای خاصی در جهت پس گرفتن اموال صغیر پس از بلوغش، در صورت عدم رعایت غبطة و مصلحت صغیر توسط ولی را ندارد. و طبق قاعده لزوم نمی‌توان عقد منعقد شده توسط ولی ابطال کرد. پس لازم است که قانون گذار در جهت حفظ اموال صغیر بیش بینی های لازم را از جمله، نظارت بر اعمال ولی به عمل آورده. تا علاوه بر حفظ اموال صغیر، سبب اطمینان کامل برای اشخاص ثالث در جهت معامله با اولیای صغیر شود.

منابع و مراجع

- * - قرآن کریم
- ۱- امامی، سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ ه ش
- ۲- جعفری لنگوودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، ۱۳۷۲ ه ش
- ۳- حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، تذكرة الفقهاء (ط - القديمة)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ۱۳۸۸ ه ق
- ۴- حلی، محقق، نجم الدین جعفرین حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، موسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ ه ق
- ۵- داوریار، محمد علی، بررسی تطبیقی قیومیت محجورین در فقه فرقین و قانون ایران، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ تمدن، سال هفتم، شماره بیست و شش، ۱۳۸۹ ه ش
- ۶- رضوان طلب، محمدرضا، حقوق محجورین، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۹ ه ش
- ۷- صفائی، سید حسین، اشخاص و محجورین، سمت، تهران، ۱۳۸۲ ه
- ۸- طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی (طاهری)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۸ ه ق
- ۹- عالی پناه، علیرضا، اهلیت استیفادی محجوران در قانون مدنی، آموزه های فقه مدنی، دانشگاه علوم رضوی، شماره هفت، ۱۳۹۲ ه ش
- ۱۰- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضۃ البھیۃ فی شرح اللمعۃ الدمشقیۃ (المحشی) - کلانتر، کتابفروشی داوری، قم، ۱۴۱۰ ه ق
- ۱۱- لطفی، اسدالله، کتاب اجاره، جنگل، تهران، ۱۳۹۰ ه ش
- ۱۲- مقصودی، مراد، اشخاص و محجورین، خرسنده، تهران، ۱۳۹۱ ه
- ۱۳- نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن، جواهر الكلام فی شرح شرائع الإسلام، دار إحياء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۴ ه ق